

آشنایی با مکتب «سلفیه»

جعفر سبحانی

از آغاز قرن چهاردهم، مکتب «سلفیه» بر سر زبان‌ها افتاد و گروهی آن را به عنوان «دین» و «مذهب» برگزیدند و خود را «سلفی» نامیدند و برخی، آن را «روش فکری» برای رسیدن به حقیقت اسلام دانستند. برای روشن شدن مطلب، لازم است با تاریخچه «سلفیه» و شیوه‌ی تفکر و روش استدلال آن‌ها در بحث‌های اعتقادی و فقهی بیشتر آشنا شویم. اینک بیان این مطالب:

حنابله در اصول و فروع و عقیده و احکام، خود را پیرو اهل حدیث دانستند و تا مدتی، خلفای عباسی از دوران متوکل تا زمان مقتدر، به ترویج این مکتب پرداختند.

در سال ۳۰۵، ابوالحسن اشعری (م ۳۲۴هـ) تحت عنوان «احیاگری مکتب اهل حدیث» بالاخص احمد بن حنبل، مکتبی را پی ریزی کرد و خواست

تاریخچه «سلفیه»
سلفی‌ها خود را پیرو مکتب «اهل حدیث» می‌دانند که در عصر عباسیان و پس از اختلاف با معتزله و اهل کلام و شیعیان پدید آمدند. پس از درگذشت احمد بن حنبل در سال ۲۴۱هـ که بنیان‌گذار مذهب اهل حدیث است، این شیوه در میان حنابله ادامه داشت و

اصلاحاتی در عقیده‌ی اهل حدیث پدید آورد، زیرا عقیده‌ی آنان با خرافات زیادی آمیخته شده بود و پیوسته می‌گفتند «قرآن، قدیم است» و بشر در زندگی خود فاقد «اختیار» است و خدا دست و پا و چشم و دیگر اعضا را دارد. او برای اصلاح این مکتب، قد علم کرد و تا حدی توانست اصلاحاتی انجام دهد، ولی متعصبین اهل حدیث او را از خود طرد کردند.

ابوعبدالله حمرانی گفته است: اشعری وارد بغداد شد و نزد رئیس مذهب «اهل حدیث» به نام بریهاری رفت و گفت: من با سران اعتزال مانند جبّایی و ابوهاشم مناظره کرده‌ام و منطق یهود و نصارا را شکسته‌ام. رئیس مذهب اهل حدیث گفت: من از سخنان تو چیزی نمی‌فهمم و فقط به آنچه احمد بن حنبل گفته است، ایمان دارم. سپس اشعری برای جلب نظر اهل حدیث، کتاب «الإبانه» را نوشت که تا حدی بیان‌کننده‌ی عقیده‌ی اهل حدیث است.^(۱)

با پیدایش مکتب اشعری شکاف عظیمی بین اهل حدیث و این گروه از اهل سنت، پدید آمد و پیوسته در جنگ

و جدال بودند که گاهی به خون‌ریزی می‌انجامید، زیرا همان طور که گفته شد، اشعری اصلاحاتی در عقیده اهل حدیث انجام داد و برای خود در مسائل عقیدتی مقامی قائل شد.

در تمام این دوران که اهل حدیث در یک طرف و اشاعره در طرف دیگر بودند، هرگز «سلف» و «سلفیه» به عنوان مذهب مطرح نبود تا این که ابن تیمیه (م ۷۲۸هـ) دعوت به شیوه‌ی «سلف» را شعار مکتب خود ساخت، ولی در عین حال، از کلمه‌ی «سلفیه» بهره نمی‌گرفت و می‌گفت ما تابع «اهل سنت و جماعت» هستیم که در سه قرن نخست زیسته‌اند؛ یعنی از سال ۱۱ تا ۳۰۰ هجری قمری.

پس از درگذشت ابن تیمیه و هجوم فقیهان همه‌ی مذاهب بر ضد او، دعوت به پیروی از اهل حدیث، آن هم به شیوه‌ی این گروه محدود، چندان رونقی نداشت و برخی از شاگردان او، مانند ذهبی (م ۷۴۸هـ) و ابن قیم (م ۷۵۱هـ) و

۱. تبیین کذب المفتری، قسم تعلیقه، ص ۳۹۱

ابن کنیر (م ۷۷۴ هـ) نتوانستند شیوهی او را ترویج و گسترش دهند و پیروانی فراهم آورند، زیرا او در نقطه‌ای این فکر را مطرح کرد که مرکز علم و دانش و قله‌ی فقاقت، مانند شام و مصر بود.

این شیوه در سال‌های بعد، به وسیله‌ی محمد بن عبدالوهاب (م ۱۲۰۷ هـ) در سرزمین نجد که فاقد فرهنگ اسلامی و علمای برجسته بود، احیا گردید و گسترش یافت. سپس بر اثر پشتیبانی آل سعود در سرزمین نجد به صورت مذهب رسمی درآمد و با تسخیر حرمین شریفین در پرتو حمایت استعمار بریتانیا، این مذهب بر این مناطق تحمیل گشت و تمام مراکز علمی و دانشگاه و مساجد و منابر و عظ و خطابه رسمی در اختیار آنان قرار گرفت و گروه‌های دیگر، از این حوزه‌ها بی‌بهره شدند.

از نظر محققان، شعار «سلفیه»، نخست در مطبوعات مصر مطرح شد؛ آنگاه که مصر در اشغال انگلستان درآمد و گروهی از مصلحان مانند سید جمال الدین اسدآبادی (م ۱۳۱۶ هـ) و شیخ محمد عبده (م ۱۳۲۳ هـ) در مقابل هجوم فرهنگ و تمدن غرب، تصور کردند که

رهایی از چنگ اشغال‌گران این است که مردم را به همان اسلام پیشینیان دعوت کنند؛ در مقابل گروهی که فریب فرهنگ غربی را خورده و بیشتر در آن‌ها هضم شده بودند. گروه نخست اصلاح‌گر برای این که حرکت خود را با شعاری زیبا همراه کنند، شعار «سلفیه» را انتخاب کردند تا بگویند ما پیرو اسلام راستین قرون نخستین هستیم^(۱) ولی هرگز آنان از احیای این مکتب، قصد تکفیر دیگران یا ایجاد شکاف در میان مسلمانان را نداشتند، بلکه روی خوش‌بینی به صحابه و تابعان، این مسلک را ترویج کردند. در سال ۱۹۲۹ که جمعیت «اخوان المسلمین» در مصر تشکیل شد، آن‌ها نیز به این مسلک رغبت نشان دادند و خیال می‌کردند که پیروی از گروه‌های نخست اسلامی (صحابه و تابعین)، نجات بخش امت‌های اسلامی است، ولی در عین حال به همه‌ی فرق، روی خوش نشان داده و غالباً به مسائل سیاسی و در رأس آنان

۱. دکتر محمد سعید رمضان البوطی، السلفية مرحلة زمنية مباركة لا مذهب اسلامي، ص ۲۳۲-۲۳۳.

تأسیس حکومت پرداختند، اما سلفی‌گری در نجد که خود را وارث محمد بن عبدالوهاب می‌دانست، موجی از تند روی و سخت‌گیری به راه انداخت و کم‌کم به تکفیر همه‌ی مسلمانان پرداخت و گاهی برای ساکت کردن مخالفان، شیعه را تکفیر کرده و اشاعره و صوفیه و مذاهب دیگر را اهل بدعت خواند و مدعی شد که اسلام ناب محمدی در اختیار سلف بوده و فهم آنان از کتاب و سنت برای همگان حجت است و هر کس از این راه، عدول نماید، بدعت‌گذار یا خارج از اسلام است. باید توجه داشت که اکنون سلفی‌های نجدی، یک دست نیستند، بلکه گروهی «سلفی تبلیغی» هستند، ولی گروهی دیگر گام فراتر نهاده، «سلفی جهادی» می‌باشند و می‌گویند با تشکیل جنبش‌های مسلحانه‌ی زیرزمینی باید دولت‌ها را سرنگون کرد و قدرت را به دست گرفت و اسلام اصیل را پیاده کرد.

روش فکری سلفیه

مسأله‌ی مهم، آگاهی از روش فکری آن‌هاست. آن‌ها دو روش دارند که به هم

نزدیک است:

○ گروهی فقط کتاب و سنت را حجت دانسته و از داوری‌های عقل کمک نمی‌گیرند؛
○ گروهی دیگر می‌گویند قرآن و سنت وقتی برای ما حجت است که با فهم «سلف» همراه باشد، زیرا ما آیین خود را از آن‌ها گرفته‌ایم.

آنان در تعبد به نص (کتاب و سنت)، بین خبر واحد و خبر متواتر فرق نمی‌گذارند؛ حتی خبر واحد را در تبیین عقاید و معارف، حجت می‌دانند و اخیراً در سمینار عربستان سعودی درباره‌ی «حجیت خبر واحد در عقاید»، همگان تصریح کردند که قول ثقه در عقاید برای ما حجت است. روی همین اساس است که خدا را با صفات بشری توصیف می‌کنند و برای او خنده و گریه و آمد و رفت و نشستن و پیا نهادن در جهنم و صدای جر جر تختی که روی آن می‌نشینند مانند صدای کجاوه، قائل هستند!!^(۱)

۱. عین عبارت آنان در پاره تختی که خدا روی آن می‌نشیند این است: «له أطيظ

شمرده است. امتیاز این قرن‌ها به خاطر کسانی است که در آن سیصد سال زندگی می‌کردند و لازمه‌ی خیر و نیکی آنان این است که گفتار و سکوت آنان را حجت بدانیم.

این نظریه، با ابهامات زیادی همراه است.

سؤال اول

«قَرْن» در لغت عرب، بر خلاف اصطلاح معاصر - به معنی صد سال نیست، بلکه به معنی جمعیتی است که در یک زمان با هم زندگی می‌کنند و سپس جمعیت دیگر جای آنان را می‌گیرند و قرآن مجید هم کلمه‌ی «قرن» را در همین معنا به کار برده است:

واژه‌ی «قرون» در قرآن کریم هفت بار به کار رفته و هرگز از آن، «قرن» اصطلاحی یعنی صد سال اراده نکرده، بلکه آن را به معنای مردم یک زمان به

کأطیظ الرجل» به خاطر سنگینی وجود اقدس الهی، عرش او به سان تخته‌های کجاوه و تخت روان صدا می‌کند.

۱. صحیح، بخاری، حدیث شماره‌ی ۲۶۵۲، ۳۶۵۱ و ۶۴۲۹.

اکنون درباره‌ی شیوه‌ی آنان در استنباط عقاید، چند سؤال را مطرح می‌کنیم:

پرسش‌هایی از سلفیه

آنان می‌گویند باید از صحابه و تابعان پیروی کرد، زیرا فهم آنان، مقیاس حق و باطل است. آنان در این مورد، با حدیث منقول رسول خدا استدلال می‌کنند که فرمود: «خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم...» «بهترین مردم، مردم زمان من هستند. سپس مردمی که پس از آنان می‌آیند. سپس مردمی که بعد از آن گروه می‌آیند.» (۱)

آن گاه دوران هر کدام از سه گروه یاد شده را صد سال تخمین می‌زنند که مجموعاً بالغ بر سیصد سال می‌شود. ابن تیمیه، و پیروان مکتب او، با این حدیث، سه قرن نخست اسلامی را که هر قرنی از نظر آنان صد سال است، ملاک حق و باطل شمرده و آنچه را که در این زمان انجام گرفته و یا عملاً بر آن صحه گذارده‌اند، کاملاً می‌پذیرند، چون پیامبر در این حدیث، سه قرن را قرن ممتاز

کار برده است؛ اینک نمونه‌ها:

۱. «أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَهُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ»^(۱).

«آیا ندیده‌اند که چه اندازه پیش از ایشان جمعیت‌هایی را نابود کردیم که در زمین، آنان را توانمند ساخته بودیم؛ به گونه‌ای که به ایشان آن توان را نداده‌ایم و از آسمان به فراوانی برای آن‌ها باران فرستادیم و جوی‌ها از زیر آنان روان ساختیم، ولی سرانجام به خاطر گناهانشان آنان را نابود کردیم و جمعیتی دیگر پدید آوردیم».

بنابراین تفسیر حدیث «خیر القرون» به سیصد سال، هیچ پایه و اساسی ندارد و اصطلاح امروز نمی‌تواند، قرینه بر تفسیر حدیث باشد.

ابن منظور در لسان العرب نوشته است: «قرن»، نسلی را می‌گویند که پس از نسل دیگر می‌آید و در مقدار فاصله زمانی این دو فصل اقوال گوناگونی هست؛ مانند:

۱. ده سال، ۲. بیست سال، ۳. سی سال، ۴. شصت سال، ۵. هفتاد سال، ۶. هشتاد سال.

در نهایه‌ی ابن اثیر آمده است: قرن، مردم یک زمان و از ماده «اقتران» گرفته شده است. گواه بر این که «قرن» به معنی مردم یک زمان است شعر شاعر می‌باشد که گفته است:

إِذَا ذَهَبَ الْقَرْنُ الَّذِي أَنْتَ فِيهِمْ
وَحُلِّفَتْ فِي قَرْنٍ فَأَنْتَ غَرِيبٌ
یعنی: هرگاه مردمی که تو در میان آن‌ها هستی بروند. و تو در میان مردمی دیگر بمانی، در این هنگام غریب هستی.^(۲)

ابن حجر عسقلانی در تفسیر حدیث «خیر القرون...» که در صحیح بخاری آمده، قرن را به معنای مردم یک زمان تفسیر کرده است: «القرن: اهل زمان واحد متقارب اشترکوا فی أمر من الأمور و يقال: إن ذلك مخصوص بما إذا اجتمعوا فی زمان نبیّ أو رئیس یجمعهم علی ملة أو مذهب أو عمل، ویطلق القرن علی مدّة من

۱. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۶.

۲. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۱۳، ماده

«قرن»؛ قاموس المحيط، ج ۴ ص ۲۰۸.

الزمان»^(۱).

«قرن، مردم یک زمان را می‌گویند که در کاری از کارها با هم شریک باشند و گاهی به مردمی می‌گویند که در زمان یک پیامبر یا رئیس باشند که آنها را بر یک روش یا مذهب یا کاری متحد سازد و قرن، گذشته از مردم، بر خود زمان نیز گفته می‌شود».

ابن حجر سپس با یک محاسبه‌ی خیالی کوشش کرده است که مدت آن را صد سال معرفی کند تا بتواند سیصد سال اول تاریخ اسلامی را شامل شود.^(۲) او گفته است چون یک نفر از صحابه به نام ابوالطفیل پس از صد سال از هجرت در گذشته است، پس عصر صحابه را باید یک صد سال گرفت؛ در حالی که میزان، حال اکثریت صحابه است؛ نه فرد نادر آنها و غالب آنها در هفتاد سالگی در گذشته‌اند. اتفاقاً خود وی معتقد است: متوسط سن افراد همان هفتاد سال است.

یادآور می‌شویم با اختلاف کثیری که در مدت این زمان هست، نمی‌توان آن را به صد سال تفسیر کرد. از این گذشته، قرآن بهترین مدرک است که هرگز قرن را به معنی صد سال نگرفته، بلکه مردم

یک زمان دانسته که حداکثر مدت را شصت سال حساب می‌کنند، نه بیشتر. فرض کنیم مقصود همان سیصد سال اول است؛ اکنون می‌پرسیم چگونه می‌توان آنها را، شریف‌ترین قرن‌ها خواند در حالی که آنچه که اهل حدیث بدعت می‌خوانند، همگی در همان صد سال نخست یا کمی بیش از آن بوده است؟ ظهور «خوارج» در سال ۳۹ هجری آغاز شد و بعداً هم ادامه یافت و به فرقه‌گوناگون تقسیم شدند.

پایه‌گذار «مرجئه» حسن بن محمد حنفیه است و او در اواخر قرن نخست درگذشت؛ هر چند «ارجاء» در طول زمان معانی مختلفی به خود گرفته است. «قدریه» از معبد بن عبدالله جهنی بصری، متوفای ۸۰ هـ، آغاز شد، پس از او پرچم «قدریه» را غیلان بن مسلم دمشقی به دست گرفت و در سال ۱۰۵ در دمشق به دار آویخته شد.

«معتزله» در سال ۱۰۵ هـ پی ریزی شد، آن‌گاه که واصل بن عطا از مکتب

۱. فتح الباری، ج ۷، ص ۴، باب فضائل أصحاب النبی ﷺ.
۲. همان.

استادش، حسن بصری جدا شد و اعتزال را پی‌ریزی کرد.

بنابراین، اکثر مذاهب و فرق باطله از نظر «سلفیه» در آخر قرن اول، و اوایل قرن دوم پدید آمده است. چگونه می‌توان آن سه قرن را، «خیر القرون» خواند.

خلاصه این که حدیث «خیر القرون» از دو نظر مخدوش است:

۱. از نظر تفسیر کلمه «قرن» به صد سال و کلیه‌ی کسانی که در این سه قرن می‌زیسته‌اند؛

۲. از نظر واقعی و تحقق خارجی، زیرا مذاهب انحرافی در همان دو قرن نخست رشد کرد و گسترش یافت و گروه‌بندی‌ها در آن زمان پدید آمد؛

سؤال دوم

خصیصه‌ی انسانی، همواره، داشتن اختلاف و تفاوت در فکر و اندیشه است و اصحاب پیامبر و حتی تابعان، از این خصیصه مستثنا نبودند و حتی در عصر رسول خدا تا چه رسد به زمان پس از درگذشت آن حضرت، برداشت‌های مختلفی از اسلام داشتند که اینک به

نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

۱. اختلاف در غنایم جنگی بدر

یاران پیامبر ﷺ پس از پیروزی در جنگ بدر درباره‌ی اسیران جنگی و غنایم به دو گروه تقسیم شدند: گروهی اصرار بر کشتن آنان و گروهی بر گرفتن فدیة و آزاد کردن آنان داشتند و این اختلاف به قدری شدید بود که قرآن به نکوهش آنان پرداخت: «لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۱)

«اگر نوشته‌ی ثابتی از جانب خدا از پیش نبود، در این کاری که در پیش گرفته‌اید، کیفر بزرگی به شما می‌رسید».

۲. صلح حدیبیه

در صلح حدیبیه که پیامبر ﷺ با قریش صلح کرد و حتی حاضر شد لقب رسول الله ﷺ را از کنار نام خود در عهدنامه بردارد، موجی از اختلاف پدید آمد. گروهی صلح‌نامه را مایه‌ی ذلت خواندند و به یک‌دیگر می‌گفتند: «فَعَلَامَ نَعطى الدنیه فی دیننا»، ولی گروه دیگر

۱. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۸.

تسلیم رسول خدا بودند. (۱)

کشمکش کنید». (۳)

حال با وجود اختلاف در میان صحابه، تکلیف چیست؟ آیا مجاز هستیم به هر کدام عمل کنیم یا راهی برای ترجیح وجود دارد؟

۳. روزه در سفر

رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سال هشتم هجری، در روز دهم ماه رمضان از مدینه خارج شد و هنگامی که به نقطه‌ای به نام «کراع الغمیم» رسید، کاسه‌ی آبی خواست و آن را بلند کرد و همه‌ی مردم دیدند. آن‌گاه حضرت از آن نوشید. به رسول خدا گفتند که برخی به حالت روزه باقی مانده‌اند، فرمود: «أُولَئِكَ الْعَصَاةُ، أُولَئِكَ الْعَصَاةُ» (آن‌ها گنه کارند، آن‌ها گنه کارند). (۲)

اختلاف پس از درگذشت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اختلاف فکری در میان انسان‌ها، امری طبیعی است و صحابه و تابعین هم از این امر طبیعی، مستثنا نبودند و اختلاف آنان در مسائل عقیدتی و شرعی بیش از آن است که در این‌جا ذکر شود. هنوز آب غسل پیامبر نخشکیده بود که در گزینش «خلیفه»، اختلاف نظر شدیدی در میان صحابه بروز کرد که حتی کار به زد و خورد کشید و اگر کسی تاریخ سقیفه را در تاریخ طبری و دیگر کتاب‌های تاریخی بخواند، عمق اختلاف را درک می‌کند.

۴. جلوگیری از نگارش نامه‌ای برای امت

رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بستر بیماری بود و گروهی از یاران، گرد او را گرفته بودند. فرمود: قلم و کاغذی بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. گروهی با آوردن قلم و کاغذ موافقت و گروهی سرسختانه با آن مخالفت کردند. آن‌گاه که رسول خدا اختلاف آنان را دید، فرمود: «برخیزید! شایسته نیست نزد من با یک‌دیگر

پس از استحکام پایه‌های خلافت، اختلاف در فکر و اندیشه، در میان یاران

۱. سیره‌ی ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۶.

۲. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۷، ص ۳۲.

۳. صحیح بخاری، حدیث ۱۱۴.

سؤال سوم

اگر بناست بر فهم و درک «سلف صالح» در سه قرن اول مراجعه کنیم، چرا فهم اهل بیت علیهم‌السلام و سخنان آنان میزان حق و باطل نباشد؟ آنان خود از سلف صالح و برترین آن‌ها و بی‌نیازترین امت اسلامی در فهم مسائل دینی از دیگران بودند و پیامبر گرامی آنان را هم‌تا و هم سنگ قرآن قرار داد و فرمود: «أنتی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی، ما إن تمسکتُم بهما لَنْ تَضلُّوا أبداً»^(۱)

«من در میان شما دو چیز گران‌بها یعنی قرآن و اهل بیت خودم را بر جا می‌گذارم که اگر از آن‌ها پیروی کنید هرگز گمراه نمی‌شوید».

چرا این همه روایات از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره‌ی دخت گرامی‌اش که او را «سیده نساء العالمین؛ سرور زنان جهان» و فرزندانش را مانند «سفینه‌ی نوح»^(۲) معرفی کرد، مورد توجه قرار نگیرد و به آن‌ها مراجعه نشود در حالی

رسول خدا، گسترش یافت و ریشه‌های فرّق اسلامی از قدریه و مرجئه و معتزله و مجسمه و همه و همه در قرن اول تاریخ اسلامی پدید آمد و در دوران تابعین و تابعین تابعین رو به فزونی نهاد. اکنون این سؤال مطرح می‌شود: اگر باید فهم و برداشت «سلف» را ملاک فهم قرآن و سنت بگیریم، مقصود کدام فهم و کدام برداشت است؟ این «هفتاد و سه فرقه» در همان اعصار نخست پدید آمدند و جمعیت‌هایی را به خود وابسته ساختند؛ پس چرا شما همه‌ی آن‌ها را جز یکی در آتش دوزخ می‌دانید و تخطئه می‌کنید؛ در حالی که آن‌ها هم از «سلف» بوده‌اند؟

شدیدترین جنگ‌ها و نزاع‌ها، در سه قرن نخست اسلامی و در هنگام حکومت امویان و عباسیان رخ داد و هر کدام از این نخله‌ها، برای خود مکتب و منطقی داشتند. چگونه می‌توان همه‌ی این اختلاف‌ها را نادیده گرفت و یک «سلف صالح» منسجم و دور از اختلاف تصوّر کرد که در همه‌ی مسائل، ملاک سنجش حق و باطل باشد.

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳-۱۲۲؛ ترمذی، شماره‌ی ۸۷۴؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۴۴ و حاکم، مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۸.
۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱.

که آنان گل سر سبد سلف صالح بودند؟

سؤال چهارم

مسلمانان به شهادت قرآن، رسالت پیامبر ﷺ را خاتم رسالات و نبوت او را پایان بخش نبوت‌ها می‌دانند و آنچه مربوط به دین و شریعت است، باید از خود رسول خدا ﷺ به مردم برسد. با توجه به این اصل، چگونه می‌توان «فهم صحابی» را برای دیگران حجت دانست، در حالی که معنای آن این است که هنوز باب نبوت و گزارش از عالم معنا بسته نشده است و یکی از حجت‌های خدا، فهم و اجتهاد صحابه است؟

شوکانی، از طرفداران مسلک وهابی به این حقیقت، اعتراف کرده است: «حق، این است که قول صحابی حجت نیست. خدا برای این امت، جز یک پیامبر و رسول ﷺ نفرستاده است. صحابه و کسانی که پس از آنان می‌آیند، همگان مکلفند از کتاب و سنت، پیروی کنند، آن کس که بگوید جز کتاب و سنت، حجت دیگری هست، در دین خدا چیزی را گفته است که خدا به آن، امر نکرده است.» (۱)

سؤال پنجم

سلفی‌ها غالباً روی «سلف صالح» تکیه می‌کنند. اگر قید صالح، قید احترازی است که سلف را به دو گروه صالح و غیر صالح تقسیم می‌کند، این خود، مشکل آفرین است که چگونه صالح را از غیر صالح تشخیص دهیم؟ آیا حکام اموی که خون اهل بیت پیامبر ﷺ و هزاران بی‌گناه را ریختند، نیز از سلف صالح هستند؟ آیا خلفای بنی‌عباس که نخستین خلیفه‌ی آنان لقب «سَفَّاح» خونریز» به خود گرفت، از «سلف صالح» است؟ محدثان و فقیهانی که با این نظام‌ها هم سو بودند و توجیه‌گر کارهای آنان بودند، از کدام دسته‌اند؛ صالحند یا طالح؟ مسلماً این گروه، قید صالح را قید توضیحی می‌دانند و همه‌ی «سلف» را صالح می‌شمارند، ولی تاریخ به شدت آن را رد می‌کند. از نظر منطق «سلفیه»، چگونه می‌توان قتل خلیفه‌ی سوم را توجیه کرد؟ مقتول از «صحابه» و قاتلان از «صحابه» و «تابعان» بودند؟ چگونه

۱. بحوث مع اهل السنة والسلفية، ص ۲۳۵.

می‌توان جنگ‌های سه‌گانه‌ی «جمل» و «صفین» و «نهروان» را تبیین نمود؟ آیا کسانی که بر ضد خلیفه‌ی منتخب قیام کردند همگان سلف صالح بودند؟

سلفی‌ها در این مقام می‌گویند: ما نباید درباره‌ی آنان سخن بگوییم. خدا شمشیرهای ما را از خون آنها پاک دانسته است. پس زبان خود را نیز آلوده نکنیم.

اکنون باید پرسید: این منطق از آن کیست؟ آیا سخن وحی است یا سخن یک بشر خطاکار؟ چگونه می‌توانیم درباره‌ی تابعان سخن بگوییم، اما درباره‌ی صحابه، حق گفتن نداریم؛ در حالی که قرآن درباره‌ی همین خطوط قرمز، بسیار سخن گفته است؟

از این گذشته، ما می‌خواهیم دین خود را از آنان بگیریم و با سکوت، مشکلی حل نمی‌شود.

سؤال ششم

اگر میزان فهم و درک، «سلف» است، نتیجه این می‌شود که عقل و شعور خود را تعطیل کرده، فقط گوش به سخنان سلف بدهیم. بنابراین، مسائلی که

«سلف» درباره‌ی آنها چیزی نگفته‌اند نباید مطرح شود، لذا یکی از انتقادات درباره‌ی نظریه‌ی احمد بن حنبل که قرآن را قدیم معرفی می‌کرد این است که قرآن و سنت درباره‌ی قدیم بودن یا حادث بودن قرآن سخن نگفته است، پس چگونه او در این باره اظهار نظر می‌کرد؟ چگونه می‌توان به نظریه‌ی سلف اکتفا کرد، در حالی که هزاران مسأله در عرصه‌ی عقاید و احکام برای خود پاسخ می‌طلبید؟ چگونه می‌شود از کنار این مسائل بگذریم و پاسخ دین خاتم را در آن موارد بازگو نکنیم؟

سؤال هفتم

روش «سلف» این بود که گوینده‌ی شهادتین را مسلمان تلقی کرده و هرگز قلوب مردم را نمی‌شکافتند و از عقیده‌ی آنها تفتیش نمی‌کردند. از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند که فرمود: من نیامده‌ام تا قلوب مردم را بشکافم و از درون آنها مطلع شوم. این در زمانی بود که خالد بن ولید به پیامبر گفت: بسیار از نمازگزاران، به زبان چیزی را می‌گویند که در دل قبول ندارند. پیامبر در پاسخ

فرمود: «إِنَّ لِمَ أَوْمَرَ أَنْ نَقَبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا أَنْ أَشَقَّ بِطُونَهُمْ؛^(۱) مَنْ هَرَّكَزْ مَأْمُورٌ بِهِ تَفْتِيشَ قُلُوبِ مَرْدَمٍ وَشِكَافَتِنَ دَرُونَ أَنْ هَا نَشْدَهَامَ».

بنابراین سلف صالح از نظر سلفی‌ها بر همین روش بودند و جزگروه اندکی به نام «خوارج»، کسی اهل «تکفیر» نبود. آری به خود حق می‌دادند که نقد کنند، اما به خاطر اختلاف فکری و عقیدتی و عملی، یک‌دیگر را «تکفیر» نمی‌کردند.

اکنون خَلَفی که ادعای پیروی از این «سلف صالح» دارند، تنها با سلاح تکفیر و تفجیر (انفجار و عملیات انتحاری) با مسلمانان روبه‌رو می‌شود. اکنون موج تکفیر که از سوی جریان سلفی به راه افتاده، آبروی اسلام را در جهان به خطر انداخته و احیاگر اندیشه‌ی باطل کشیشان است که می‌گفتند: «اسلام، در پرتو شمشیر پیشرفت کرده است»؛ چرا؟

سؤال هشتم

اکنون که منبع فکری، کتاب و سنت است، کتاب و سنت بر عقل بسیار، تأکید می‌کنند. واژه‌ی «عقل» در قرآن ۴۹ بار آمده است و واژه‌های «نهی» و

«لُبّ»، مکرراً به کار رفته است. سرانجام، ما خدا را و رسالت پیامبر ﷺ را با عقل شناخته‌ایم. چگونه این خلف صالح به سلف صالح نسبت می‌دهد که بهره‌گیری از عقل، کار «عقلیون» است و «عقلیون» جایگاهی در میان مسلمانان ندارند؟

آنان توجه ندارند که کنار نهادن خِرَد و بی‌اعتنایی به آن سبب می‌شود که اصل دین متزلزل شود، زیرا اساس دین که همان شناخت خدا و شناخت انبیا و آخرین پیامبر ﷺ است، تنها با کتاب و سنت، انجام نمی‌پذیرد. حتی قرآن مجید، «توحید در خالقیت و ربوبیت» را با قانون خرد ثابت می‌کند و می‌فرماید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»؛^(۲) «اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز "الله" وجود داشتند، آن دو تباه و نابود می‌شدند».

در پایان یادآور می‌شویم شیوه‌ی سلف صالح در تمام برخوردهای نظامی، بر نرمش و مدارا و سازش با رسوم و آداب مردم بود و رمز موفقیت و گسترش سریع اسلام، در گرو همین عدم

۱. صحیح مسلم، باب زکاة، حدیث شماره ۲۳۴۱.

۲. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۲.

مداخله در آداب و فرهنگ‌ها بود. پس از مسأله‌ی توحید و اعتقاد به سرای دیگر و نبوت پیامبر اسلام و به پا داشتن نماز و پرداخت زکات، در بقیه‌ی مسائل، کوچک‌ترین مداخله‌ای نمی‌کردند. در حقیقت، هدف، این بود که انسان‌ها از بندگی غیر خدا به بندگی خدا درآیند و هرگاه به این امر، اعتراف می‌کردند، بقیه‌ی مسائل به خود آن‌ها واگذار می‌شد، مگر آن‌که مسائلی مانند شراب و قمار مطرح شود، که فقط حدّ شرعی اجرا می‌شد؛ آن هم با رعایت همه‌ی شرایط که در موارد اندکی، تحقق می‌یافت، ولی آیا روش این «سلفی‌ها» هم همین است؟ آیا افراد، در انجام وظایف دینی خود در حرمین شریفین آزادند؟ مسأله‌ی «زیارت قبور» و «توسل به ارواح مقدسه» یکی از مسائل فرعی است که هرگز سلف صالح آن‌ها را مطرح نمی‌کردند، ولی الآن در رأس تمام امور قرار گرفته است. گسترش قمار و شراب و روابط نامشروع دختر و پسر و تأسیس بانک‌های ربوی، تربیت نسل نو و رساندن پیام اسلام به ناآگاهان و نشان دادن رأفت اسلامی، اصلاً برای آن‌ها مطرح نیست.

اشغال سرزمین‌های اسلامی، سیطره‌ی کفار بر مسلمانان و به خاک و خون کشیده شدن مسلمانان بی‌گناه و غصب اراضی و خانه‌های آنان، اصلاً مورد نظر این سلفی‌ها نیست و آن‌ها خود را به غفلت زده‌اند و همه‌ی این امور را نادیده می‌گیرند و نسبت به آن‌ها احساس وظیفه نمی‌کنند؛ فقط به یک رشته مسائل فرعی و جزئی پرداخته‌اند. حالا بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

به همین دلیل، در طول فعالیت این گروه‌ها، اسلام و مسلمانان نه تنها به عزت و کرامت، دست نیافتند، بلکه روز به روز در دام کفار گرفتارتر و دچار آسیب و شکست بیشتر شدند.

ما، در اینجا دامن سخن را کوتاه کرده و از عالمان واقعی اسلام، در هر مکان و منطقه‌ای که زندگی می‌کنند، خواهان تشکیل یک همایش بی‌طرف، درباره‌ی دعوت به وحدت و تقرب و اصلاح روش‌های فکری و اعتقادی هستیم تا خلف این امت نیز همچون سلف آن به عزت و کرامتی که مورد نظر خدا و رسول است، دست یابند.